

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

عرض کردیم که محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف)، استدلال به حدیث سلطنت را برای اثبات لزوم در معاطات و یا هر معامله‌ای که شک در لزوم آن شود، نپذیرفتند. بیان ایشان را توضیح دادیم. اجمالاً این شد که در این حدیث سلطنت، اگر به مدلول التزامی این حدیث تمسک کنیم، مدلول التزامی هر سلطنتی را که منافای با سلطنت مالک بر مالش هست، هر سلطنتی را که با سلطنت مطلقه‌ی مالک بر مال خودش منافات دارد نفی می‌کند. بعد فرمودند مالک بر مال خودش سلطنت مطلقه دارد، اما مالک ابتداءً، بقاءً، ازالهً و ایجاداً بر ملکیت سلطنت ندارد. مالک (مشتري) سلطنت مطلقه دارد، هبه کند، وقف کند، بیع کند، صلح کند، اما این مالک، سلطنت بر ازاله ابتدایی ملکیت ندارد، یعنی نمی‌تواند همان آنی که ملکیت از بایع به مشتری منتقل می‌شود، ملکیت را ازاله کند. وقتی سلطنت بر ازاله‌ی ابتدایی ملکیت نداشت، سلطنت بر ملکیت ابقاءً هم ندارد. یعنی بگوئیم حالا این مالک (مشتري) می‌خواهد ملکیت خودش را ادامه دهد و ابقا کند، چنین سلطنتی ندارد. وقتی چنین سلطنتی نداشت، سلطنت دیگری یعنی بایع، بر اینکه ملکیت را ازاله کند با سلطنت مشتری بر مال خودش منافاتی ندارد.

تفاوت سلطنت بر ملک با سلطنت بر ملکیت

طبق بیان محقق اصفهانی (ره) می‌گوئیم که ایشان گفته سلطنت بر ملک با سلطنت بر ملکیت فرق دارد. ایشان می‌فرمایند معنای سلطنت بر ملک این است که یک مالی که ملک شماست، سلطنت مطلقه داری که بفروشی، هبه کنی، صلح کنی، عاریه دهی، و هر کاری خواستی انجام دهی. اما بر ملکیت این مال سلطنت نداری. چون آیا آن آنی که ملکیت برای مشتری حادث شد، همان آن می‌توانست ملکیت را ازاله کند؟ خیر. الآن در یک معامله‌ی بیعی، وقتی بایع می‌گوید «بعنک هذا بهذا»، همان آن که مشتری گفت «قبلت»، دیگر ملکیت برای مشتری حادث می‌شود.

حالا همان آنی که ملکیت برای مشتری حادث شد، «لیس له ازاله الملكية عن نفسه ابتداءً»، نمی‌تواند ملکیت را ازاله کند. اگر برای خودش خیاری داشته باشد، جعل خیار کند، و اعمال خیار کند و بگوید «فسخت». با اعمال خیار، ملکیت از هر دو طرف به هم می‌خورد، یعنی عقد به هم می‌خورد. اما ابتداءً مشتری نمی‌تواند بگوید من ملکیت را از این مال برای خودم ازاله می‌کنم. پس مشتری سلطنت بر ملک دارد اما سلطنت بر ملکیت ندارد. در ابقاءً هم همینطور است، اگر در ابتدا سلطنت بر ازاله ندارد، در ابقاءً هم سلطنت ندارد. نتیجه‌ای که محقق اصفهانی (ره) می‌گیرد این است که بایع (یعنی دیگری) که در مقام ازاله‌ی ملکیت این مال از مشتری است، سلطنت او با سلطنت مطلقه‌ی مشتری بر مال منافات ندارد. وقتی منافات نداشت می‌گوئیم حدیث سلطنت نمی‌تواند آن سلطنت غیر منافای را نفی کند - چون گفتیم محقق اصفهانی (ره) می‌فرماید اگر به مدلول التزامی تمسک

کنیم، سلطنت منافی را نفی می‌کند. حال که توضیح دادیم سلطنت بر ملکیت، اصلاً با سلطنت بر مال منافات ندارد، سلطنت بر ازاله‌ی ملکیت با سلطنت مشتری بر مال خودش منافات ندارد، حدیث سلطنت، سلطنت‌های منافی را با مدلول التزامی نفی می‌کند، اما این سلطنت غیر منافی را نفی نمی‌کند.

بر خلاف قاعده بودن اقاله

بعد می‌فرماید لذا ما قائلیم که اقاله بر خلاف قاعده است. اقاله یعنی فسخ طرفینی، بدون اینکه در یک معامله‌ای برای خودشان جعل خیار کنند. حال بعد از اینکه معامله تمام شد، طرفین با تراضی، معامله را به هم بزنند. می‌فرمایند اگر ما دلیل خاصّ شرعی بر مشروعیتش نداشتیم، اقاله یعنی چه؟ اقاله فرع بر این است که من بخواهم با رضایت خودم ملکیت را از خودم نفی کنم، دیگری هم بخواهد با رضایت خودش ملکیت را از خودش نفی کند. دقت کنید؛ - این مطلب را به عنوان توضیح کلام محقق اصفهانی(ره) می‌گویم و در کلام ایشان نیست - اقاله در باب نکاح جریان ندارد، که بگوئیم فسخ طرفینی است. در بیع و معاملات، دلیل خاص داریم که اقاله جریان دارد، سرّ اینکه اقاله بر خلاف قاعده است همین است، یک معامله‌ای واقع شد، ملکیت از بایع به مشتری منتقل شد، از مشتری هم به بایع منتقل شد. چه دلیلی داریم که مجرد اینکه هر کدام راضی شوند به اینکه ملکیت را از خودشان نفی کنند معامله به هم بخورد، دلیلی بر این معنا نداریم، مگر اینکه ادله‌ی مشروعیت اقاله را بگیریم.

بعبارة آخری؛ آیا در باب نکاح می‌توانیم به حدیث سلطنت تمسک کنیم، بگوئیم «الناس مسلطون علی اموالهم»، مرد یک مهریه‌ای برای زن قرار داده، در مقابل این مهریه هم این زن را گرفته، حالا آیا زن می‌تواند به مرد بگوید که این مهریه برگردد، تو هم از نکاح خودت برگرد؟ نکاح بدون طلاق به هم بخورد. ما در شریعت می‌گوئیم تا طلاق نیاید، نکاح به هم نمی‌خورد. ازاله‌ی زوجیت دست زوج و زوجه نیست. قاعده همین است که همانطور که ازاله‌ی زوجیت، دست زوج و زوجه نیست، در معاملات هم همینطور است، ازاله‌ی ملکیت دست بایع و مشتری نیست. اقاله که فسخ طرفینی و تراضی طرفین به فسخ است، اگر بخواهد مؤثر باشد، نیاز به دلیل دارد و دلیلش هم روایاتی است که وارد شده است. آخرین تعبیر محقق اصفهانی(ره) این است که سلطنت بر ملکیت، در طول سلطنت بر ملک است نه در عرض آن.

وقتی در طول آن شد، «الناس مسلطون» شامل آن نمی‌شود. «الناس مسلطون» شامل سلطنت بر ملک و مال می‌شود به انحاء سلطنت، اما شامل سلطنت بر ازاله‌ی ملکیت یا ایجاد ملکیت نمی‌شود. می‌گوئیم فرض می‌کنیم اگر بایع سلطنت بر ازاله‌ی ملکیت مال از مشتری داشته باشد و شارع برای او این سلطنت را قرار داد، آیا این سلطنت با «الناس مسلطون علی اموالهم» منافات دارد؟ مرحوم محقق اصفهانی می‌گوید خیر، این سلطنت منافات با آن ندارد، «الناس مسلطون علی اموالهم» نمی‌گوید مردم بر اموالشان و بر ملکیت اموالشان سلطنت دارند، اگر «الناس مسلطون» شامل ملکیت هم می‌شد، دیگری که می‌خواهد ازاله‌ی ملکیت کند، با این منافات پیدا می‌کند. ایشان پس از اینکه بین سلطنت بر ملک و سلطنت بر ملکیت فرق می‌گذارد، می‌گوید اگر - هنوز نمی‌دانیم شارع چنین سلطنتی را برای بایع قرار داده یا نه؟ - شارع این سلطنت را برای بایع قرار داده باشد، با «الناس مسلطون» منافاتی ندارد. یعنی الآن یک معامله‌ای واقع شد، آیا بایع سلطنت بر اینکه ملکیت مال را از مشتری نفی کند، دارد یا نه؟ دلیلی بر این سلطنت نداریم. اما محقق اصفهانی(ره) می‌خواهد بگوید که اگر شارع این سلطنت را برای بایع قرار داده بود، با حدیث «الناس مسلطون علی اموالهم» منافاتی ندارد. بالاخره کلام محقق اصفهانی(ره) این است که هیچ کس سلطنت بر ملکیت ندارد. ملکیت سبب می‌خواهد و سبب موجود شده، اگر سببش از بین برود او هم از بین می‌رود. کسی خودش سلطنت بر ملکیت داشته باشد نداریم. چون نسبت به ملکیت دیگری ازاله و ابقاء دلیل نداریم و نسبت به خودش هم دلیل نداریم، لذا «الناس مسلطون» شاملش نمی‌شود.

کسی که یک مالی دارد و این مال مع وصف کونه مالاً له، بگوید الآن ملکیت خودم را از این مال ازاله کردم، نسبت ملکیت است، می‌تواند مال را نابود کند، طرف اضافه از بین می‌رود، وقتی طرف اضافه ملکیت از بین رفت دیگر ملکیتی هم نیست،

درست است. اما مع وجود المال، نمی‌توانم نسبت را ازاله کنم. این را چه جوابی می‌دهید؟ الآن یک مالی موجود است، ملکیت شما به عنوان یک امر اضافی، نسبت به این مال هست، شما هستید، مال هم هست، محقق اصفهانی(ره) می‌گوید شما سلطنت بر ازاله ملکیت داری؟ سببی که منشأ این شده که این مال، ملک من شده، موجود است، من نمی‌خواهم بیع را فسخ کنم. یک وقت سبب را از بین می‌برم، سبب را که از بین بردم ملکیت هم از بین می‌رود، اما نمی‌خواهم سبب از بین برود، اما بگویم این مال مع کونه مالاً لی، من ملکیت خودم را می‌خواهم ازاله کنم، این نمی‌شود. ایشان می‌گویند مطلق است، موضوعش ملک است، مال است، می‌گویند شما بر ملک و مال خودت سلطنت مطلقه دارد، هر کاری خواستی انجام بده.

ایشان می‌گویند ملکیت یک امری است که سببش حادث شده، اگر سبب موجود باشد ملکیت هست و اگر نباشد نیست. «المنفی بالالتزام هی السلطنة المنافیة لسلطنة المالك على جميع التصرفات الواردة على المال، دون غيرها من أنحاء السلطنة مثلا سلطنة المالك على بیع ماله تنافی سلطنة الغير على اشترائه منه بدون اختیاره»؛ وقتی به مدلول التزامی می‌رسد، می‌گویند آنچه منفی است سلطنت منافی با این سلطنت مطلقه است، موضوع سلطنت مطلقه را مال می‌گیرد و تصرفاتی که در این مال می‌خواهد انجام دهد. کسی مالی را می‌خواهد بفروشد، اگر گفتیم بدون اختیار و رضایت شما، مشتری می‌تواند از شما بخرد، این با این سلطنت انسان بر بیع مالش منافات دارد. انسان وقتی سلطنت دارد می‌گوید به هر کسی بخواهم می‌فروشم و به هر کس نخواهم نمی‌فروشم! «و لیس سلطنة الغير على الرجوع سلطنة على تملك المال على حد سلطنة الشفیع على تملك مال المشتري ببذل مثل الثمن لتكون مزاحمة لسلطان المالك، بل سلطنة على الرد والاسترداد»؛ حالا بحث ما این است که می‌خواهیم ببینیم غیر، که بایع است، بعد از اینکه معامله شده، می‌تواند سلطنت در رجوع بر مال داشته باشد یا نه؟

محقق اصفهانی(ره) می‌گوید شما توجه کنید سلطنت غیر بر رجوع به این مال، مانند سلطنت شفیع بر اینکه معامله را با حق شبهه به هم بزند نیست. شفیع به آن مشتری می‌گوید پولت را بگیر، من با این بایع شریک بودم، او بیخود سهمش را به شما فروخت، من خودم می‌خواهم بردارم. این سلطنت، سلطنت منافی است. مشتری خریده و مالک شده، اما این حق دارد بگوید این ثمن را بگیر و معامله را بهم بزند. ایشان می‌گویند سلطنت بایع بر رجوع، مثل این سلطنت شفیع نیست، لتكون مزاحمة لسلطان المالك، پس این سلطنت غیر بر رجوع چیست؟ «بل سلطنة على الرد والاسترداد، فهو فی الحقيقة سلطنة على إزالة الملكية، و المالك له السلطان على الملك لا على الملكية، فكما لیس له السلطنة على إزالة الملكية ابتداء، كذلك لیس له السلطنة على إبقاء الملكية، حتی تكون سلطنة الغير على إزالتها مزاحمة لها»؛ می‌فرماید سلطنت رد، یعنی سلطنت بر ازاله‌ی ملکیت است، که این روشن است، بعد کلامی دارد که تمام حرف و روح تحقیق محقق اصفهانی(ره) به این برمی‌گردد که مالک (در این مثال، مشتری است) سلطنت بر ملک دارد نه بر ملکیت. همانطور که مشتری همان آن که مالک شد، نمی‌تواند ازاله‌ی ابتدایی ملکیت کند، همانطور سلطنت بر ابقاء ملکیت هم ندارد، حتی تكون سلطنة الغير على إزالتها مزاحمة لها؛ و بعد می‌گویند و لذا در محل خودش گفتیم که اقاله و تفاسخ بر خلاف قاعده هستند. این خلاصه‌ی فرمایش محقق اصفهانی(اعلی الله مقامه).

جواب امام(رض) به اشکالات محقق اصفهانی(قده)

این اشکال محقق اصفهانی(ره) را محقق خوئی(قده) با اینکه شاگرد ایشان هم بودند، اما در کتاب مصباح الفقاهه متعرض نشدند، اما امام(رضوان الله علیه) متعرض شدند و چهار جواب از ایشان داده‌اند.

جواب اول

در اولین جواب فرموده‌اند: «أن سلطنة المالك على ملكه تكفی فی كونه سلطاناً على إبقائه و إزالته، من غير احتیاج إلى السلطنة على الملكية»؛ سلطنت بر ملک، سلطنت بر ازاله را هم می‌آورد، سلطنت بر ابقاء را هم می‌آورد، اما احتیاج نداریم که

سلطنت دومی به نام سلطنت بر ملکیت درست کنیم. ایشان می‌فرمایند همین مقدار که شما قبول کردید مشتری سلطنت بر ملک دارد کافیهست، برای اینکه سلطنت بر ازاله داشته باشد، نیاز به سلطنت بر ملکیت نداریم.

نقد استاد بر جواب اول امام(ره)

با توضیحی که از کلام محقق اصفهانی(ره) دادیم، این جواب تام نیست. محقق اصفهانی(ره) می‌خواهد بگوید ملکیت سبب دارد، اگر سببش باشد ملکیت هست و اگر نباشد ملکیت نیست، کسی استقلالاً سلطنت بر ملکیت ندارد. ما بخواهیم بگوئیم با سلطنت در ملک، سلطنت بر ازاله هست، این اول الکلام و اول دعواست. ایشان می‌فرمایند مشتری سلطنت بر ازاله ندارد و لو سلطنت بر ملک دارد. شما باید اثبات بفرمایید که سلطنت بر ملک، محقق سلطنت بر ازاله است. در جواب اول، امام(ره) اثبات نفرمودند.

جواب دوم

در جواب دوم فرموده‌اند: «مع أنَّ السُّلْطَنَةَ عَلَى الْمَلِكِ بِمَا هُوَ مَلِكٌ سُلْطَنَةٌ عَلَى الْمَلَكِيَّةِ، فَإِزَالَةُ مَلَكِيَّةٍ مِنْ غَيْرِ اخْتِيَارِهِ مِنْ أَوْضَحِ مَرَاتِبِ الْمَزَاحِمَةِ لِسُلْطَنَتِهِ، كَمَا أَنَّ سُلْطَنَتَهُ عَلَى إِزَالَةِ مَلِكِهِ عَنْ نَفْسِهِ مِنْ أَوْضَحِ مَرَاتِبِ السُّلْطَنَةِ وَأَقْوَاهَا»؛ ایشان می‌فرمایند اصلاً چرا شما بین سلطنت بر ملک و سلطنت بر ملکیت تفکیک کردید؟ امام(رضوان الله علیه) می‌فرمایند سلطنت بر ملک، عین سلطنت بر ملکیت است. اگر یک مالی که ملک دیگری است، انسان بخواهد بدون اختیار او ملکیتش را ازاله کند، این از اوضح مصادیق مزاحمت است. حالا این بیان را روی جهت عرفی می‌خواهند بفرمایند؟ یعنی بگوئیم جواب اصلاً همین است که در مقابل محقق اصفهانی(ره) بگوئیم و لو به دقت عقلی، بین سلطنت بر ملک و سلطنت بر ملکیت فرق است، می‌شود آثاری هم برایش ذکر کرد، اما عرف که فرق نمی‌گذارد، عرف می‌گوید این مال خودم است و ملکیتش هم دست خودم است، هر وقت خواستم ملکیتش را از بین می‌برم و اگر نخواستم از بین نمی‌برم. سلطنت بر ملک را عرف همان سلطنت بر ملکیت می‌داند.

نقد استاد بر جواب دوم امام(ره)

منتهی اینجا این بحث پیش می‌آید که شما کدام عرف را می‌گوئید؟ عرفی که تسامح کند؛ گاهی اوقات می‌گوئیم فرض کنید در روایت آمده «الناس مسلطون على اموالهم»، در فقه می‌گوئیم بین مال و ملک فرق است، لذا بعضی می‌گویند در روایت دارد «الناس مسلطون على اموالهم لا على املاكهم»، یا «لا على احكام اموالهم»، عرف که این چیزها را نمی‌فهمد. فقهای ما در فقه گاهی اوقات این تفکیک‌ها را دارند اما عرف هم نمی‌فهمد. یعنی به این است که اگر عرف را متوجه کنیم، آخرش می‌فهمد. به عرف می‌گوئیم شما الآن مع کونه این مال موجود است و خودت هم هستی، نسبت بین شما و مال هم اضافی ملکیت است، آیا خودت می‌توانی اضافی ملکیت را از بین ببری؟ می‌گوید نه، می‌گوید اگر عقد به هم بخورد ملکیت از بین می‌رود و اگر به هم نخورد باقی است. من یک سلطنت مستقلاً بر ازاله‌ی ملکیت ندارم. باز ما پس در این جواب دوم می‌خواهیم عرض کنیم امام می‌فرماید عرفاً سلطنت بر ملک با سلطنت بر ملکیت فرقی نمی‌کند. پس در این اشکال دوم تعلیقه‌ی ما این است که درست است اگر بخواهید بفرمایید بین دقت عقلی و نظر عرف باید فرق بگذاریم، عرف می‌گوید سلطنت بر ملک، همان سلطنت بر ملکیت است، اما اشکال این است که اگر عرف متوجه بود همین حرف را می‌زد؛ محقق اصفهانی(ره) می‌خواهد بگوید اگر عرف را متوجه کنیم، خودش قبول می‌کند که بین سلطنت بر ملک و سلطنت بر ملکیت فرق وجود دارد. دلیلش این است که شما الآن

وقتی این مال موجود است، شما موجود هستی، اضافه بین شما و مال، اضافه‌ی ملکیت است. چطور می‌توانی این اضافه را به هم بزنی و بگویی من اضافه‌ی ملکیت را از بین بردم، هزار بار هم بگوئی فایده‌ای ندارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.